



فیلم‌های مدرسه‌ای

رویا صدر
تصویرگر: سام سلماسی

سرنوشت‌ساز، فریادی از سوی همسایه‌های آپارتمان روبه‌روی مدرسه طنین‌انداز می‌شود که: «بابا مگه آزار دارین، سروصدا نکنین... ما شکایت می‌کنیم... آی مردم به دادمون برسین...» کارگردان که می‌بیند کار دارد به جاهای باریک می‌کشد و احتمال شنیدن دیالوگ‌هایی را می‌دهد که چاپ اصل مطلب را در «رشد معلم» روی هوا ببرد، کوتاه می‌آید. دوربین، روی بچه‌ها که به علت کوچک بودن حیاط مدرسه مثل ماهی‌های قوطی‌ساردین توی دست و پای هم می‌لولند حرکت می‌کند، کارگردان کات می‌دهد و پدیده مشکل‌آفرین زنگ ورزش را از بیخ رها می‌سازد!...

چهل نفر و نصفی

لوکیشن این فیلم یک مدرسه است قدّیه غربیل که حیاطی دارد قدیه قوطی‌کبریت! در ساعتی از یک روز خوب و روح‌بخش بهاری که بدیختانه همزمان با زنگ ورزش است، بچه‌ها با بی‌جنیگی به معلم اصرار می‌کنند که به حیاط بروند و ورزش کنند. اصرار معلم که: «بشینید مشق‌ای جلسه بعد رو بنویسید»، با مقاومت روبه‌رو می‌شود و در نهایت، شاگردان با موزیک متن: «آخ جون ورزش» هروله کنان به حیاط مدرسه سرازیر می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که به علت کمبود جا، کارگردان، می‌ماند که دوربین فیلم‌برداری را کجای حیاط قرار دهد!... در همین لحظات



علم‌آموزی می‌کند. سکانس‌هایی از توی سر زدن پدر خانواده که: «بابا بدبخت شدیم رفت، مگه من روی گنج نشستیم»، به صلاح‌دید علاقه‌مندان و سینه‌چاکان پیشرفت علمی بشریت، و به خاطر تشویش اذهان عمومی و خصوصی و غیرانتفاعی، حذف می‌شود تا فیلم در نهایت با نمای نزدیکی از پشت چشم نازک کردن مادر نام‌برده برای مهین خانم، دختردایی باجناب احمدآقا به پایان برسد و تیتراژ تشکر از کلاس کنکور تضمینی میرزا سقراط حکیم و شرکا بر پرده نقش ببندد.

پرواز بر فراز آسمان هفتم

فیلم، ماجرای یک کودک پیش‌دبستانی را به تصویر می‌کشد که با تصمیم والدین ارجمند خود، به مؤسسه «میرزا سقراط حکیم و شرکا» می‌رود تا برای کنکور دانشگاه‌ها آماده شود و در آینده سری توی سرها درآورد. دوربین روی پس‌زمینه‌ای از گذر فصل‌ها و سال‌ها با عجله و دوان‌دوان دنبال سوژه موردنظر به کلاس‌های کنکور می‌رود تا شاهد باشد که وی چگونه کلیه ساعات دوران کودکی و نوجوانی خود را صرف



بوق‌ها برای که به صدا در می‌آیند؟

آموزش و پرورش منطقه، می‌رود. در سکانس بعدی شاهد حرکات موزون دانش‌آموزان هستیم که به پایکوبی مشغولند و همزمان، معلم، با خواندن سرود: «ساکت باشین، مدرسه رو روی سرتون گذاشتین»، مجوز برگزاری اردو را به مثابه شاخ شکسته شده غول روی سرش حمل می‌نماید. در سکانس پایانی، نمای نزدیک از لاستیک پنجر یک اتوبوس قراضه با مونتاژ موازی سیبیل آویزان معلم همراه می‌شود تا نمودی باشد از آخر و عاقبت اردو رفتن برای تنبّه کوردلانی که به بوق‌های تبلیغاتی سقراط حکیم توجه می‌کنند و فکر می‌کنند اردو برای پرورش بچه‌ها لازم است و باید امکانات و بودجه‌اش هم از سوی آموزش و پرورش فراهم شود!

این فیلم قرائت پسامدرنی است از داستان هفت‌خان به قهرمانی رستم دستان. در سکانس اول فیلم، افکت: «ما اردو می‌خوایم، ما رو ببرین اردو، پوسیدیم توی این مدرسه» (که با شدت هشت درجه ریشتر در مقیاس لرزش تارهای صوتی دانش‌آموزان ادا می‌شود) تن هر تنابنده‌ای را می‌لرزاند. در سکانس‌های بعدی می‌بینیم که معلم بخت‌برگشته، کفش آهنین می‌پوشد و با تکرار این جمله از قول سقراط حکیم که: «اردو برای پرورش دانش‌آموزان لازم می‌باشد»، به جنگ عناصری که سد راه اردو هستند، از قبیل پدر، مادر، همسایه، عمو، دایی و خاله دانش‌آموز، اولیای مدرسه، و مسئولین

رؤیای سرشب تابستان

فیلم، حدیث زندگی راحت یک معلم بازنشسته است. فیلم با افکت کشدار صدای معلم مذکور که: «آخیش... بازنشست شدیم... راحت شدیم» آغاز می‌شود. در طول فیلم بیننده می‌تواند مشاهده کند که نام‌برده چطور از بوق سگ راحت بلند می‌شود، راحت لباس می‌پوشد، صبحانه را خورده، نخورده، راحت ماشین را برمی‌دارد، تا پاسی از شب، راحت مسافر سوار و پیاده می‌کند. شبش هم در خانه راحت لم می‌دهد و اخبار مربوط به «بیمه‌های فرهنگیان» را با خیال راحت می‌خواند تا بعدش راحت بتواند بگیرد بخوابد و خواب‌های رنگی و قشنگ ببیند...

